

تحلیل مجازات اعدام در مواد مخدر از منظر نظریه مجازات و قدرت میشل فوکو در حوزه جامعه‌شناسی کیفری

An Analysis of the Death Penalty for Drug-Related Offenses from the Perspective of Michel Foucault's Theory of Punishment and Power within the Field of Penal Sociology

ابوذر سالاری فر/ دکترای حقوق جرم‌شناسی و جزا، عضو هیئت علمی و استادیار گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس، ایران.
سیمین وطن‌خواه تربیه‌بر/ دانشجوی دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندرعباس، ایران.

Abouzar Salarifar/ PhD in Criminology and Criminal Law; Faculty Member and Assistant Professor,
Department of Law, Islamic Azad University, Bandar Abbas Branch, Iran.

Simin Vatankhah Torbeh-Bar/ PhD student in Criminal Law and Criminology, Islamic Azad University,
Bandar Abbas Branch, Iran.

sn.vatankhah.edu.ir@gmail.com

Abstract

The death penalty for drug-related offenses is one of the most controversial aspects of contemporary penal policy, situated at the intersection of security considerations, claims regarding deterrence, the necessity of maintaining public order, and human rights imperatives. The central question of this research is whether capital punishment in this domain can be justified based on classical theories of punishment and what meaning this penalty acquires when viewed through the lens of Michel Foucault's analysis of power. Adopting a descriptive-analytical approach and drawing on library-based research, this study seeks to examine the death penalty for drug-related offenses from two complementary perspectives: first, through the lens of penal theory—focusing on concepts such as deterrence, proportionality, desert, necessity, and criminal justice; and second, through the lens of penal sociology and a Foucaultian analysis of power—emphasizing concepts such as power/knowledge, discipline, security, governmentality, and biopower. The findings

چکیده

مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر یکی از مناقشه‌برانگیزترین نمودهای سیاست کیفری معاصر است که در تقاطع ملاحظات امنیتی، ادعاهای بازدارندگی، ضرورت حفظ نظم عمومی و الزامات حقوق بشری قرار دارد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که آیا اعدام در این حوزه را می‌توان بر پایه نظریه‌های کلاسیک مجازات توجیه کرد و این مجازات در پرتو تحلیل قدرت در اندیشه میشل فوکو چه معنایی می‌یابد. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، در پی آن است که مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر را از دو منظر مکمل بررسی کند: نخست، از منظر نظریه مجازات با تمرکز بر مباحثی چون بازدارندگی، تناسب، استحقاق، ضرورت و عدالت کیفری؛ و دوم، از منظر جامعه‌شناسی کیفری و تحلیل فوکویی قدرت با تأکید بر مفاهیمی چون قدرت/دانش، انضباط، امنیت، حکومت‌مندی و زیست‌قدرت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که توجیه اعدام در جرائم مواد مخدر از حیث هنجاری یا چالش‌های جدی مواجه است؛ زیرا شواهد قاطعی در خصوص اثربخشی ویژه آن در بازدارندگی از این جرائم وجود ندارد و تعمیم شدیدترین پاسخ کیفری به طیفی متنوع از رفتارها و مرتکبان با اصل تناسب و فردی‌سازی مجازات ناسازگار است. همچنین، تحلیل فوکویی نشان می‌دهد که اعدام در این حوزه صرفاً یک ابزار کیفری نیست، بلکه بخشی از

indicate that the justification for the death penalty in drug-related offenses faces serious normative challenges; This is because there is no conclusive evidence regarding its specific effectiveness in deterring these crimes, and extending the harshest penal response to a diverse range of behaviors and offenders is incompatible with the principles of proportionality and the individualization of punishment. Furthermore, a Foucauldian analysis reveals that execution in this context is not merely a penal tool but part of state mechanisms for managing risk, securitizing the drug issue, constructing the "dangerous subject," and exercising power over the population. Accordingly, execution for drug-related offenses should be analyzed not merely as a legal institution, but as a technology of power operating within the context of a culture of control, security policies, and social inequalities. Revisiting drug-related penal policy necessitates moving away from an exclusionary logic and toward approaches grounded in justice, prevention, and structural reform.

Keyword: Death penalty, drug offenses, theory of punishment, Michel Foucault, sociology of punishment, governmentality, biopower.

سازوکارهای دولت برای مدیریت خطر، امنیتی‌سازی مسئله مواد مخدر، تولید سوژه خطرناک و اعمال قدرت بر جمعیت است. بر این اساس، اعدام در جرائم مواد مخدر را باید نه فقط به‌عنوان یک نهاد حقوقی، بلکه به‌مثابه یک فناوری قدرت تحلیل کرد که در بستر فرهنگ کنترل، سیاست‌های امنیتی و نابرابری‌های اجتماعی عمل می‌کند. نتیجه آنکه بازاندیشی در سیاست کیفری مواد مخدر مستلزم فاصله گرفتن از منطق حذف‌گرایانه و حرکت به سوی رویکردهای عدالت‌محور، پیشگیرانه و مبتنی بر اصلاحات ساختاری است.

کلیدواژه‌ها: مجازات اعدام، جرائم مواد مخدر، نظریه مجازات، میشل فوکو، جامعه‌شناسی کیفری، حکومت‌مندی، زیست‌قدرت.

مقدمه

طرح مسئله و اهمیت موضوع

مسئله مجازات اعدام در جرائم مرتبط با مواد مخدر، یکی از مناقشه‌برانگیزترین حوزه‌های سیاست جنایی معاصر است؛ حوزه‌ای که در آن، منطق کیفری دولت، دغدغه‌های امنیتی، ملاحظات اخلاقی، ادعاهای بازدارندگی، و پرسش‌های مربوط به مشروعیت اعمال خشونت قانونی به‌گونه‌ای فشرده و آشکار به هم می‌رسند. در بسیاری از نظام‌های کیفری، مبارزه با مواد مخدر نه صرفاً به‌مثابه مقابله با یک رفتار مجرمانه، بلکه به‌عنوان مواجهه با تهدیدی علیه نظم اجتماعی، سلامت عمومی، اقتدار سیاسی و ثبات اخلاقی جامعه صورت‌بندی شده است (United Nations Human Rights Office, 2023). همین صورت‌بندی، زمینه را برای توسل به شدیدترین پاسخ کیفری یعنی سلب حیات فراهم کرده است. با این حال، هرچه تجربه تاریخی سیاست کیفری در حوزه مواد مخدر گسترده‌تر شده، تردیدها درباره کارآمدی، عدالت‌پذیری و مشروعیت اعدام در این قلمرو نیز عمیق‌تر شده است. به همین دلیل، بررسی اعدام در جرائم مواد مخدر دیگر صرفاً بحثی حقوقی یا جرم‌شناختی نیست، بلکه مسئله‌ای بنیادی در جامعه‌شناسی کیفری است که به نسبت میان قدرت، بدن، انضباط، کنترل اجتماعی و تولید نظم کیفری مربوط می‌شود (Garland, 1990; & Hood, 2015; Hoyle).

چارچوب نظری و جهت‌گیری تحلیلی

در نگاه نخست، دفاع از اعدام در جرائم مواد مخدر غالباً بر پایه نظریه‌های کلاسیک مجازات، به‌ویژه فایده‌گرایی کیفری، صورت می‌گیرد. مطابق این نگرش، هرگاه جرمی آثار گسترده و ویرانگری بر حیات فردی و جمعی برجای بگذارد، دولت می‌تواند با توسل به مجازاتی شدید، هم از ارتکاب مجدد آن جلوگیری کند و هم پیام روشنی از عزم اقتدار عمومی برای مقابله با آن ارسال نماید.

(Hart, 2008; Hirsch, 1993; Duff, 2001). در این چارچوب، اعدام واجد نوعی کارکرد نمادین و ابزاری فرض می‌شود: از یک سو نمایش قدرت قانون و از سوی دیگر، ایجاد هراس برای بازداشتن دیگران از ورود به چرخه تولید، توزیع یا قاچاق مواد مخدر. اما همین توجیه، وقتی در پرتو داده‌های تجربی، موازین حقوق بشری، و تحلیل‌های جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد، با پرسش‌های جدی مواجه می‌شود که آیا واقعاً شدت مجازات، به‌ویژه در شکل نهایی آن یعنی اعدام، رابطه‌ای مستقیم و اثبات‌پذیر با کاهش جرائم مواد مخدر دارد؟ آیا اعدام، به‌مثابه یک فناوری کیفری، کارآمدتر از سایر سازوکارهای کنترلی، درمانی، اقتصادی و پیشگیرانه عمل می‌کند؟ و مهم‌تر از آن، آیا دولت در توسل به کشتن قانونی، صرفاً در حال دفاع از جامعه است، یا در حال بازتولید نوع خاصی از مناسبات قدرت بر بدن‌ها و جمعیت‌هاست؟

در این نقطه است که نظریه قدرت میشل فوکو ظرفیت تبیینی ویژه‌ای پیدا می‌کند. فوکو نشان داد که تاریخ مجازات را نمی‌توان تنها از خلال تحول هنجارهای اخلاقی یا تکامل مفاهیم حقوقی فهم کرد؛ بلکه باید آن را در پیوند با دگرگونی رژیم‌های قدرت، شیوه‌های مراقبت، تکنیک‌های انضباطی و راهبردهای اداره جمعیت تحلیل نمود. در خوانش فوکویی، مجازات نه صرفاً واکنشی به نقض قانون، بلکه بخشی از شبکه‌ای از مناسبات قدرت است که از طریق آن، بدن‌ها مطیع، رفتارها قابل محاسبه، و جمعیت‌ها قابل مدیریت می‌شوند. به تعبیر او، گذار از مجازات‌های نمایشی حاکمیتی به سازوکارهای انضباطی و سپس زیست‌سیاسی، نشان می‌دهد که قدرت مدرن بیش از آنکه فقط از راه سرکوب عمل کند، از طریق تنظیم، طبقه‌بندی، نظارت و هنجارسازی کار می‌کند. با این حال، حذف مجازات‌های خشن و نمایشی هرگز به معنای محو خشونت قدرت نبوده است؛ بلکه خشونت، صورت‌های پیچیده‌تر، پنهان‌تر و عقلانی‌تری به خود گرفته است. در نتیجه، پرسش از اعدام در جرائم مواد مخدر را می‌توان در چارچوب این تنش اساسی صورت‌بندی کرد که چگونه در دل نظام‌های مدرن مدعی عقلانی‌سازی مجازات، هنوز شدیدترین شکل اعمال قدرت بر حیات انسان حفظ یا بازتولید می‌شود (Hoyle & Hood, 2015; Lines, 2015).

هدف و پرسش پژوهش

اهمیت این پرسش زمانی بیشتر می‌شود که سیاست کیفری مواد مخدر را نه به‌عنوان پاسخی خنثی به یک پدیده مجرمانه، بلکه به‌مثابه بخشی از رژیم حکمرانی بر جمعیت در نظر بگیریم. در بسیاری از جوامع، «مواد مخدر» تنها یک مسئله بهداشتی یا جنایی نیست، بلکه گره‌گاه اضطراب‌های اجتماعی پیرامون فقر، حاشیه‌نشینی، بی‌نظمی شهری، بزهکاری سازمان‌یافته، فساد، و تهدید علیه نسل آینده است. بنابراین، سیاست کیفری در این حوزه اغلب از سطح پاسخ به جرم فراتر می‌رود و به نوعی مدیریت سیاسی-اجتماعی خطر تبدیل می‌شود. از این منظر، اعدام را می‌توان نه صرفاً ابزار حذف بزهکار، بلکه ابزاری برای ترسیم مرزهای نظم، تعریف دشمن اجتماعی، و تثبیت اقتدار حاکمیت در برابر پدیده‌ای دانست که به‌عنوان تهدیدی سیال، گسترده و عمیق معرفی می‌شود. این همان جایی است که تحلیل جامعه‌شناسی کیفری با اندیشه فوکو تلاقی می‌کند: مجازات اعدام در حوزه مواد مخدر می‌تواند به‌عنوان بخشی از عقلانیت حکمرانی فهم شود که از طریق آن، دولت با بدن‌هایی که خطرناک، ناسازگار یا مخل نظم تصویر می‌شوند، رابطه برقرار می‌کند (Amnesty International, 2024).

بر این اساس، بررسی مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر از منظر نظریه مجازات و قدرت در اندیشه میشل فوکو، امکانی برای فهم چندلایه این پدیده فراهم می‌آورد. چنین رویکردی نشان می‌دهد که اعدام نه‌فقط مسئله‌ای مربوط به تناسب جرم و مجازات، بلکه پدیده‌ای اجتماعی-سیاسی است که باید در نسبت با شیوه‌های حکمرانی، برساخت گفتمانی خطر، مدیریت جمعیت و تکنیک‌های اعمال اقتدار مطالعه شود. اهمیت این تحلیل در آن است که از یک سو ادعاهای رسمی درباره ضرورت، بازدارندگی و حفاظت اجتماعی را در پرتو مبانی نظری و داده‌های تجربی به نقد می‌کشد، و از سوی دیگر، نشان می‌دهد که چگونه مجازات اعدام در این حوزه می‌تواند کارکردی فراتر از پاسخ به جرم پیدا کند و به ابزاری برای نمایش اقتدار، تثبیت مرزهای نظم و عادی‌سازی خشونت قانونی بدل شود. از این منظر، مطالعه حاضر بر آن است که اعدام در جرائم مواد مخدر را نه صرفاً به‌عنوان یک ابزار حقوقی، بلکه به‌عنوان یکی از نقاط تلاقی مجازات، قدرت، بدن و سیاست در جامعه مدرن تحلیل کند؛ تلاقی‌ای که فهم آن برای جامعه‌شناسی کیفری، نقد سیاست جنایی و ارزیابی مشروعیت قدرت کیفری دولت اهمیتی بنیادین دارد.

پیشینه تحقیق

پارادایم‌های توجیهی در نظریه‌های مجازات

در این میان، نظریه‌های مجازات نیز زمینه‌ای ضروری برای ارزیابی هنجاری و تحلیلی این پدیده فراهم می‌آورند. سنت سزادهنده یا استحقاق‌محور، مجازات را واکنشی اخلاقی به خطای مرتکب می‌داند و آن را در نسبت با استحقاق و تناسب می‌سنجد. در برابر، سنت فایده‌گرا، توجیه مجازات را در آثار آینده‌نگر آن، از جمله بازدارندگی، ناتوان‌سازی، اصلاح و حمایت اجتماعی جست‌وجو می‌کند. رویکردهای تلفیقی نیز می‌کوشند میان ضرورت پاسخ‌دهی به نقض هنجار و لزوم محدودسازی قدرت کیفری دولت تعادل برقرار کنند. با این همه، جرائم مواد مخدر وضعیتی خاص پدید می‌آورند، زیرا در این حوزه شدت پاسخ کیفری اغلب از منطق تناسب‌سنجی سنتی فاصله می‌گیرد و تحت تأثیر گفتمان‌های امنیتی و هراس اخلاقی تشدید می‌شود. بدین‌سان، اعدام در این قلمرو گاه بیش از آنکه محصول دآوری دقیق درباره استحقاق فردی باشد، محصول برساختن جرم مواد مخدر به‌عنوان خطری فراگیر و فوق‌العاده است. از این رو، تحلیل این مجازات بدون توجه به سازوکارهای گفتمانی و قدرتی که چنین استثنایی را امکان‌پذیر می‌سازند، ناقص خواهد بود.

از منظر فوکویی، یکی از نکات کلیدی این است که قدرت کیفری مدرن، همواره در پیوند با تولید دانش عمل می‌کند. جرم‌شناسی، پزشکی قانونی، روان‌پزشکی، آمار جنایی، و دستگاه‌های اداری ثبت و طبقه‌بندی، همگی در شکل‌گیری سوژه «مجرم» و تعیین راه‌های مواجهه با او نقش دارند. در حوزه مواد مخدر نیز، شبکه‌ای از دانش‌های پزشکی، امنیتی، پلیسی، حقوقی و رسانه‌ای در کنار هم عمل می‌کنند تا نه فقط رفتار مجرمانه، بلکه تیپ خاصی از «فاعل خطرناک» را بسازند. به همین دلیل، واکنش کیفری به مواد مخدر غالباً واجد بار نمادین و سیاسی بالایی است. اعدام در این بستر، تنها حذف فیزیکی یک محکوم نیست؛ بلکه بخشی از نمایشی است که در آن دولت می‌کوشد اقتدار خود را در برابر شبکه‌های غیرقانونی، اقتصاد زیرزمینی و مخاطرات اجتماعی بازنمایی کند (Foucault, 1977). با وجود این، همین نمایش قدرت ممکن است پرده‌ای بر ناکامی‌های ساختاری عمیق‌تر باشد؛ ناکامی در سیاست‌های پیشگیری، درمان اعتیاد، کاهش آسیب، توسعه اجتماعی، و اصلاح نابرابری‌هایی که بستر اصلی اقتصاد مواد مخدر را شکل می‌دهند. بنابراین، اعدام می‌تواند به‌عنوان جایگزینی پرهزینه و خشونت‌بار برای مواجهه با ریشه‌های اجتماعی مسئله نیز فهم شود.

تحلیل قدرت، بدن و دانش کیفری

بحث درباره اعدام در جرائم مواد مخدر همچنین در بستر تحولات جهانی حقوق بشر اهمیت مضاعف یافته است. در دهه‌های اخیر، گرایشی فزاینده در حقوق بین‌الملل به محدودسازی شدید یا لغای کامل مجازات اعدام شکل گرفته و بسیاری از نهادهای بین‌المللی تصریح کرده‌اند که جرائم مرتبط با مواد مخدر در زمره «جدی‌ترین جرائم» که ممکن است به‌طور استثنایی مستوجب اعدام تلقی شوند، قرار نمی‌گیرند. این تحول، دلالتی فراتر از مباحث حقوق بشری صرف دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که مشروعیت دولت در اعمال مرگ کیفری دیگر نمی‌تواند تنها با توسل به زبان حاکمیت و امنیت توضیح داده شود. جامعه‌شناسی کیفری در اینجا این پرسش را برجسته می‌سازد که چگونه برخی دولت‌ها همچنان بر حفظ یا توجیه اعدام در این حوزه پافشاری می‌کنند، حتی زمانی که روندهای جهانی، شواهد تجربی و انتقادات هنجاری در جهت معکوس حرکت می‌کنند. پاسخ به این پرسش، نیازمند توجه به زمینه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی‌ای است که در آنها مجازات شدید، نه صرفاً ابزار عدالت، بلکه نماد اقتدار و سازوکار مدیریت بحران تلقی می‌شود. به‌علاوه، مطالعه اعدام در جرائم مواد مخدر بدون درک ویژگی‌های ساختاری این جرائم نیز ممکن نیست. اقتصاد مواد مخدر اغلب شبکه‌ای، فراملی، چندلایه و متکی بر تقسیم کار نامتقارن است. در چنین ساختاری، کسانی که در پایین‌ترین سطوح زنجیره فعالیت می‌کنند، لزوماً بیشترین قدرت، سود یا اختیار را ندارند؛ با این حال، در بسیاری از موارد، بیش از بازیگران اصلی در معرض تعقیب و مجازات شدید قرار می‌گیرند. این وضعیت، مسئله عدالت کیفری را پیچیده‌تر می‌کند، زیرا نشان می‌دهد قدرت کیفری دولت ممکن است بیش از آنکه رهبران اصلی ساختارهای غیرقانونی را هدف قرار دهد، بر بدن‌های در دسترس‌تر، فقیرتر و آسیب‌پذیرتر فرود آید. از این منظر، خوانش فوکویی از قدرت به ما اجازه می‌دهد ببینیم که مجازات چگونه در سطوح خرد و کلان عمل می‌کند؛ از یک‌سو بدن محکوم را موضوع تصمیم حاکمیتی قرار می‌دهد، و از سوی دیگر، از طریق تولید ترس، طبقه‌بندی خطر و بازنمایی دشمن، بر

کل جامعه اثر می‌گذارد. بنابراین، اعدام در جرائم مواد مخدر تنها یک حکم قضایی نیست، بلکه بخشی از آرایش گسترده‌تری از قدرت است که روابط میان دولت، قانون، حاشیه‌نشینی و کنترل اجتماعی را بازتولید می‌کند. از حیث نظری، پیوند دادن نظریه مجازات با اندیشه فوکو امکان آن را فراهم می‌آورد که دو سطح تحلیل به‌طور همزمان دیده شود: سطح نخست، سطح هنجاری و توجیهی است که می‌پرسد آیا اعدام در جرائم مواد مخدر قابل دفاع است یا خیر؛ سطح دوم، سطح تبارشناسانه و قدرت‌محور است که می‌پرسد این مجازات چگونه، در چه زمینه‌ای، با چه کارکردهای آشکار و پنهان، و در خدمت چه عقلانیت حکمرانی‌ای استمرار یافته است (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۹). این تمایز اهمیت زیادی دارد، زیرا بخش مهمی از ادبیات سنتی حقوق کیفری در سطح توجیه رسمی باقی می‌ماند و کمتر به این مسئله می‌پردازد که مجازات‌ها در عمل چگونه بخشی از فناوری‌های قدرت‌اند. در مقابل، تحلیل صرفاً فوکویی نیز اگر از مباحث هنجاری نظریه مجازات فاصله بگیرد، ممکن است در ارزیابی مشروعیت و عدالت مجازات ناتوان بماند. از این رو، ترکیب این دو رهیافت می‌تواند تحلیلی غنی‌تر و دقیق‌تر فراهم کند؛ تحلیلی که هم ادعاهای بازدارندگی، تناسب و ضرورت را نقد کند و هم نشان دهد که چرا در برخی زمینه‌ها، اعدام در حوزه مواد مخدر به‌رغم انتقادات گسترده، همچنان به‌عنوان ابزار سیاست جنایی حفظ می‌شود.

نقد ادبیات موجود و بیان خلا پژوهشی

در فضای پژوهشی فارسی، اگرچه درباره مجازات اعدام، سیاست جنایی مواد مخدر، و نیز اندیشه‌های میشل فوکو مطالعاتی وجود دارد، اما هنوز پیوند نظام‌مند این سه حوزه در چهارچوب جامعه‌شناسی کیفری به‌اندازه کافی بسط نیافته است. بسیاری از پژوهش‌ها یا به جنبه‌های فقهی و حقوقی اعدام پرداخته‌اند، یا به‌صورت توصیفی از تحولات قانون‌گذاری در جرائم مواد مخدر سخن گفته‌اند، یا به شکل کلی به مفهوم قدرت در اندیشه فوکو اشاره کرده‌اند، بی‌آنکه نشان دهند چگونه می‌توان از مفاهیم فوکویی نظیر قدرت انضباطی، نظارت، بدن، هنجارسازی، و زیست‌قدرت برای تحلیل خاص مجازات اعدام در این حوزه استفاده کرد (آشوری، ۱۳۹۰). از سوی دیگر، در بخشی از ادبیات موجود، نظریه‌های مجازات به‌صورت انتزاعی و گاه کتاب‌درسی طرح می‌شوند و ارتباط آنها با زمینه تاریخی و سیاسی اعمال مجازات نادیده می‌ماند. در نتیجه، خلأیی تحلیلی وجود دارد که این پژوهش می‌کوشد آن را پر کند: فهم اعدام در جرائم مواد مخدر نه فقط به‌عنوان یک نهاد حقوقی، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی-قدرتی که باید هم از حیث توجیه نظری و هم از حیث کارکرد اجتماعی و سیاسی مورد بازاندیشی قرار گیرد.

این بازاندیشی از آن جهت نیز ضروری است که مجازات اعدام در حوزه مواد مخدر اغلب در فضای گفتمانی‌ای مطرح می‌شود که در آن، فوریت، خطر، و ضرورت اقدام قاطع بر هرگونه تأمل انتقادی غلبه پیدا می‌کند. زبان جنگ با مواد مخدر، همانند دیگر گفتمان‌های مبتنی بر اضطراب، به دولت امکان می‌دهد تا اشکال استثنایی‌تری از مداخله کیفری را عادی‌سازی کند (Bigo, 2002). در چنین وضعیتی، اعدام می‌تواند به‌مثابه پاسخ ضروری و بدیهی بازنمایی شود، در حالی که همین بداهت ظاهری باید موضوع نقد جامعه‌شناسانه قرار گیرد. پرسش اساسی این نیست که آیا دولت می‌خواهد با جرائم مواد مخدر مقابله کند یا خیر؛ پرسش این است که چرا و چگونه شدیدترین شکل پاسخ کیفری در برخی زمینه‌ها مشروع، مؤثر یا حتی ناگزیر جلوه داده می‌شود. تحلیل فوکویی کمک می‌کند تا این بداهت‌سازی شکسته شود و نشان داده شود که آنچه به‌عنوان ضرورت طبیعی یا عقلانی معرفی می‌شود، در واقع محصول آرایش خاصی از دانش، قدرت و گفتمان است.

بر این اساس، مقدمه حاضر بر این فرض استوار است که بررسی اعدام در جرائم مواد مخدر باید از سطح مناقشه صرفاً کیفری فراتر رود و در افق جامعه‌شناسی کیفری و نظریه قدرت بازخوانی شود. اعدام در این قلمرو را نمی‌توان فقط بر حسب متن قانون یا ادعای رسمی بازدارندگی ارزیابی کرد، بلکه باید آن را در نسبت با منطق دولت‌مندی، سیاست کنترل جمعیت، مدیریت گروه‌های به‌حاشیه‌رانده، و تولید نمادین امنیت فهمید (صانعی، ۱۳۸۷). در این چارچوب، تحلیل نظریه‌های مجازات نشان خواهد داد که ادله سنتی توجیه اعدام در جرائم مواد مخدر تا چه اندازه از منظر تناسب، ضرورت، اثربخشی و عدالت محل تردیدند؛ و تحلیل فوکویی روشن خواهد کرد که چگونه این مجازات در سطحی عمیق‌تر، بخشی از سازوکارهای مدرن قدرت است که از خلال آن، دولت بر بدن‌ها و حیات اجتماعی اعمال اقتدار می‌کند. از این رهگذر، مطالعه حاضر می‌کوشد نشان دهد که اعدام در حوزه مواد مخدر نه‌فقط یک ابزار کیفری، بلکه آینه‌ای برای فهم نسبت میان مجازات، قدرت، بدن و نظم اجتماعی در دولت مدرن است (Foucault, 2003).

ملاحظات ساختاری و رویکرد انتقادی به عدالت کیفری

از سوی دیگر، مطالعه ساختار واقعی جرائم مواد مخدر نشان می‌دهد که مجازات‌های شدید الزاماً بر بازیگران اصلی و قدرتمند این بازار غیرقانونی فرود نمی‌آید. اقتصاد مواد مخدر، ماهیتی شبکه‌ای، چندسطحی و فراملی دارد و در آن، مراتب پایین‌تر زنجیره، یعنی حاملان، توزیع‌کنندگان خرد، یا افراد گرفتار در شرایط فقر و آسیب‌پذیری، بیش از دیگران در معرض دستگیری و مجازات قرار می‌گیرند، در حالی که سود و قدرت اصلی ممکن است در سطوح بالاتر و کم‌دسترس‌تر متمرکز باشد (UNODC, 2023). از این منظر، اعدام در حوزه مواد مخدر با مسئله‌ای جدی در عدالت کیفری مواجه می‌شود: آیا این مجازات واقعاً متوجه خطرناک‌ترین کنشگران است، یا بیش از همه بر بدن‌های در دسترس، فقیر، حاشیه‌نشین و فاقد سرمایه اجتماعی اعمال می‌شود؟ این پرسش، تحلیل فوکویی را تقویت می‌کند، زیرا نشان می‌دهد قدرت کیفری نه در خلأ، بلکه در بستر نابرابری‌های اجتماعی و دسترسی نامتوازن به منابع عمل می‌کند. بنابراین، اعدام را می‌توان سازوکاری دانست که نه فقط نظم حقوقی، بلکه سلسله‌مراتب اجتماعی را نیز بازتاب و بازتولید می‌کند.

در کنار این ملاحظات، تحولات حقوق بین‌الملل حقوق بشر نیز جایگاه اعدام در جرائم مواد مخدر را به شدت مسئله‌دار کرده است. نهادهای بین‌المللی و اسناد تفسیری مرتبط با حق حیات، در دهه‌های اخیر به طور فزاینده بر این موضع تأکید کرده‌اند که اگرچه برخی نظام‌های حقوقی هنوز مجازات اعدام را لغو نکرده‌اند، دامنه اعمال آن باید به «جدی‌ترین جرائم» محدود شود؛ و جرائم مواد مخدر، به طور معمول، در این چارچوب قرار نمی‌گیرند (United Nations Human Rights Office, 2023؛ Lines, 2010). گزارش‌های سالانه نهادهای معتبر نیز نشان داده‌اند که تداوم اعدام برای جرائم مواد مخدر نه تنها با روند جهانی محدودسازی اعدام ناسازگار است، بلکه در بسیاری موارد در بستری از دادرسی‌های ناعادلانه، عدم شفافیت آماری، و استفاده سیاسی از کیفر شدید صورت می‌گیرد (Amnesty International, 2024). این وضعیت نشان می‌دهد که مسئله اعدام در این حوزه را نمی‌توان صرفاً از دریچه حاکمیت کیفری ملی مطالعه کرد، بلکه باید آن را در نسبت با تحولات جهانی مشروعیت دولت، حقوق بنیادین و استانداردهای بین‌المللی نیز سنجید.

با وجود این، نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت آن است که انتقاد از اعدام در جرائم مواد مخدر، صرفاً موضعی اخلاقی یا حقوق بشری نیست، بلکه می‌تواند از درون خود نظریه مجازات نیز صورت‌بندی شود. اگر مجازات بر پایه تناسب توجیه شود، این پرسش پیش می‌آید که آیا همه اشکال مشارکت در جرائم مواد مخدر، به‌ویژه در نظام‌های حقوقی‌ای که دامنه وسیعی از رفتارها را ذیل عناوین کلی قرار می‌دهند، واقعاً مستحق شدیدترین واکنش کیفری‌اند. اگر بر پایه بازدارندگی توجیه شود، باید نشان داده شود که اعدام، به طور مشخص و نه صرفاً ادعایی، در کاهش این جرائم مؤثرتر از مجازات‌های جایگزین است. اگر بر پایه حمایت از جامعه توجیه شود، باید ثابت شود که این حمایت از مسیر سلب حیات ضروری‌تر و کم‌هزینه‌تر از سیاست‌های جایگزین پیشگیری، درمان، کاهش آسیب، اصلاح ساختارهای اقتصادی و مقابله با شبکه‌های سازمان‌یافته حاصل می‌شود. در هر سه سطح، توجیه اعدام در جرائم مواد مخدر با دشواری‌های نظری جدی مواجه است (Hart, 2008؛ Duff, 2001؛ Hoyle, 2015 & Hood).

در فضای پژوهشی، اگرچه درباره اعدام، نظریه‌های مجازات و نیز اندیشه فوکو مطالعات پرشماری انجام شده است، اما پیوند روشمند میان این سه ساحت، به‌ویژه در زمینه خاص جرائم مواد مخدر و در چارچوب جامعه‌شناسی کیفری، همچنان نیازمند بسط نظری بیشتری است. بخش مهمی از پژوهش‌ها یا در سطح حقوقی و تقنینی باقی مانده‌اند و بر تحلیل مواد قانونی و صلاحیت‌های قضایی تمرکز کرده‌اند، یا به صورت عام به مجازات اعدام پرداخته‌اند بی‌آنکه ویژگی‌های خاص سیاست کیفری مواد مخدر را در نظر گیرند. از سوی دیگر، برخی مطالعات فوکویی نیز صرفاً به بازگویی مفاهیم قدرت، انضباط و نظارت بسنده کرده و کمتر نشان داده‌اند که چگونه این مفاهیم می‌توانند در تحلیل نهادی و انضمامی اعدام در حوزه مواد مخدر به کار روند. بر این مبنا، خلأ پژوهشی اصلی در آن است که اعدام در جرائم مواد مخدر هم‌زمان از منظر توجیه‌پذیری هنجاری و از منظر کارکردهای قدرت‌مندانه و حکومت‌مندانه تحلیل شود؛ یعنی روشن گردد که این مجازات از یک سو تا چه اندازه بر پایه نظریه‌های مجازات قابل دفاع است، و از سوی دیگر، چگونه در مقام فناوری قدرت، در خدمت مدیریت خطر، تولید امنیت نمادین و بازتولید نظم کیفری قرار می‌گیرد.

تحلیل و بحث

نقد پارادایم‌های فایده‌گرایی و استحقاق‌محور

تحلیل مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر، هنگامی از سطح توصیف حقوقی فراتر می‌رود و به یک بحث جامعه‌شناختی و نظری بدل می‌شود که این مجازات نه صرفاً به عنوان واکنشی قانونی به یک رفتار مجرمانه، بلکه به عنوان صورت‌بندی خاصی از قدرت کیفری درک شود. در این چارچوب، مسئله اصلی این نیست که قانون‌گذار یا دستگاه کیفری با چه استدلالی اعدام را پیش‌بینی کرده است، بلکه این است که این مجازات در چه بستر تاریخی، نهادی و گفتمانی امکان‌پذیر شده، چه نوع عقلانیتی آن را معقول و ضروری جلوه می‌دهد، و چگونه در عین ادعای حفظ نظم اجتماعی، در بازتولید مناسبات خاصی از قدرت، طرد و کنترل نیز مشارکت می‌کند. از این حیث، مجازات اعدام در حوزه مواد مخدر یکی از مناسب‌ترین نقاط برای پیوند دادن نظریه‌های توجیه مجازات با تحلیل فوکویی قدرت است؛ زیرا در این قلمرو، دولت به صراحت با بدن، حیات، خطر، نظم و امنیت سروکار پیدا می‌کند و همین امر باعث می‌شود تنش میان مشروعیت کیفری و تکنولوژی‌های قدرت با وضوح بیشتری آشکار شود (Foucault, 1977; Garland, 1990).

در سطح نخست تحلیل، یعنی سطح توجیه هنجاری، اعدام در جرائم مواد مخدر معمولاً بر پایه نوعی فایده‌گرایی کیفری دفاع می‌شود. استدلال اصلی آن است که گستردگی آسیب‌های ناشی از قاچاق و توزیع مواد مخدر، پیوند آن با شبکه‌های سازمان‌یافته، تأثیر آن بر سلامت عمومی، و نقش آن در گسترش سایر اشکال بزهکاری، استفاده از شدیدترین واکنش کیفری را موجه می‌سازد. در این منطق، اعدام هم ابزار حذف عاملان خطرناک و هم سازوکاری برای بازدارندگی عمومی تلقی می‌شود. اما مسئله اینجاست که این توجیه، در سطح نظری و تجربی، با محدودیت‌های جدی مواجه است. در سطح نظری، حتی در سنت فایده‌گرا نیز مجازات هنگامی موجه است که ضرورت، اثربخشی و نسبت آن با هدف مورد ادعا به گونه‌ای معقول قابل اثبات باشد. صرف شدید بودن جرم، به خودی خود، هر شدت مجازاتی را مشروع نمی‌کند؛ بلکه باید نشان داده شود که بدون این مجازات، هدف حمایت از جامعه تأمین نمی‌شود و نیز هیچ ابزار کم‌خشونت‌تر و مؤثرتری در دسترس نیست (Hart, 2008; Duff, 2001). در حوزه مواد مخدر، چنین اثباتی به سادگی ممکن نیست، زیرا شواهد موجود به طور قطعی از این فرض پشتیبانی نمی‌کنند که اعدام در قیاس با حبس‌های طولانی‌مدت یا سایر تدابیر کنترلی، تأثیر بازدارنده متمایز و معناداری دارد (Hawkins, 1986 & Hoyle, 2015; Zimring & Hood).

این محدودیت تجربی صرفاً مسئله‌ای آماری نیست، بلکه نشان‌دهنده نقضی عمیق‌تر در خود منطق بازدارندگی مبتنی بر شدت مجازات است. بخش بزرگی از کنش‌های مرتبط با اقتصاد مواد مخدر در شرایطی رخ می‌دهد که کنشگران یا درگیر ساختارهای فقر، نابرابری، بی‌ثباتی اقتصادی و طرد اجتماعی‌اند، یا در شبکه‌هایی فعالیت می‌کنند که محاسبه عقلانی هزینه و فایده در آنها به سادگی الگوهای کلاسیک نظریه بازدارندگی را دنبال نمی‌کند. افزون بر این، در بازارهای غیرقانونی که با سودهای بالا و جایگزینی سریع عاملان همراه‌اند، حذف یک فرد از طریق اعدام لزوماً به اختلال پایدار در ساختار جرم منجر نمی‌شود، بلکه چه‌بسا تنها جای خالی یک حلقه پایین‌دست را با نیرویی تازه پر کند. به همین دلیل، اتکای مطلق به اعدام در این حوزه، اغلب بیش از آنکه یک راهبرد واقع‌گرایانه برای کاهش جرم باشد، بیانگر میل دولت به نمایش قاطعیت کیفری است؛ نوعی نمایش که ممکن است در سطح نمادین اثرگذار باشد، اما در سطح ساختاری، الزاماً به حل مسئله نمی‌انجامد (UNODC, 2023; Garland, 2001).

در سطح دوم، یعنی از منظر نظریه‌های استحقاقی و تناسب‌محور، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. اگر مجازات باید متناسب با خطا و استحقاق فردی باشد، آنگاه پرسش این است که آیا همه اشکال مشارکت در جرائم مواد مخدر، به‌ویژه در نظام‌هایی که دامنه وسیعی از رفتارها را ذیل عناوین کلی و بعضاً مبهم قرار می‌دهند، واقعاً می‌توانند مستوجب شدیدترین واکنش کیفری باشند. اعدام، از حیث ماهوی، غیرقابل‌جبران‌ترین و نهایی‌ترین شکل مجازات است؛ از این رو، اصل تناسب در اینجا باید با سخت‌گیری بیشتری اعمال شود. این در حالی است که ساختار واقعی جرائم مواد مخدر به ندرت یک‌دست و ساده است. در این حوزه، طیفی از نقش‌ها و سطوح مشارکت وجود دارد؛ از طراحان و تأمین‌کنندگان اصلی تا حاملان، واسطه‌های خرد و افرادی که در شرایط اجبار اقتصادی یا آسیب‌پذیری شدید وارد این چرخه می‌شوند. وقتی نظام کیفری بدون تفکیک کافی یا با ارزیابی موسع از خطر، مجازات اعدام را بر این طیف تحمیل می‌کند، در واقع اصل تناسب را قربانی منطق امنیتی کلی‌ساز می‌سازد. از این رو، می‌توان گفت که در جرائم مواد مخدر، اعدام در بسیاری از موارد نه محصول سنجش دقیق استحقاق فردی، بلکه نتیجه بر ساختن کل این حوزه به مثابه قلمرو خطر فوق‌العاده است؛ قلمرویی که در آن، فرد مشخص در سایه تصویر بزرگ‌تری از «تهدید اجتماعی» محو می‌شود (von Hirsch, 1993; Duff, 2001).

سوژه‌سازی کیفری و گذار از منطق حاکمیتی به زیست‌سیاست

در همین نقطه، تحلیل فوکویی امکان فهم عمیق‌تری از چرایی این جابه‌جایی از فرد به خطر را فراهم می‌آورد. فوکو نشان می‌دهد که قدرت مدرن صرفاً با جرم به‌عنوان نقض قانون مواجه نمی‌شود، بلکه با تولید دانش درباره افراد، جمعیت‌ها و رفتارها، نوعی رژیم تمایزگذاری میان عادی و غیرعادی، ایمن و خطرناک، قابل‌اصلاح و غیرقابل‌اصلاح ایجاد می‌کند (Foucault, 1977). در حوزه مواد مخدر نیز، شبکه‌ای از دانش‌های پزشکی، امنیتی، پلیسی، رسانه‌ای و حقوقی در کنار هم عمل می‌کنند تا نه فقط رفتار مجرمانه، بلکه چهره‌ای خاص از «فاعل خطرناک» را بسازند. در این فرآیند، حامل مواد یا قاچاقچی صرفاً شخصی نیست که قانونی را نقض کرده است، بلکه در گفتمان عمومی به حامل تهدید علیه خانواده، سلامت، اخلاق عمومی، امنیت شهری و آینده نسل‌ها تبدیل می‌شود. همین دگرگونی گفتمانی است که زمینه را برای مشروع جلوه دادن شدیدترین اشکال حذف کیفری فراهم می‌سازد. در چنین بستری، اعدام نه فقط یک کیفر، بلکه نتیجه منطقی سوژه‌سازی کیفری است؛ یعنی فرجام نظام دانشی-قدرتی‌ای که پیشاپیش برخی بدن‌ها را خطرناک، مضر و قابل حذف تعریف کرده است.

از منظر فوکویی، اهمیت مسئله تنها در این نیست که دولت می‌کشد، بلکه در این است که چگونه کشتن در دل عقلانیت مدرن حکمرانی معنا می‌یابد. در ظاهر، مدرنیته کیفری با جایگزین کردن زندان، نظارت، انضباط و مدیریت جمعیت به جای مجازات‌های نمایشی و بدنی، از خشونت آشکار فاصله گرفته است. اما فوکو نشان می‌دهد که این گذار، به معنای زوال خشونت نیست، بلکه به معنای عقلانی‌تر شدن و پنهان‌تر شدن آن است (Foucault, 1977). بر همین اساس، استمرار اعدام در جرائم مواد مخدر را می‌توان نشانه نوعی همزیستی میان منطق حاکمیتی و منطق زیست‌سیاسی دانست. از یک سو، اعدام یادگار قدرت حاکمیتی است که حق مرگ را به نمایش می‌گذارد؛ از سوی دیگر، توجیه آن از طریق زبان مدیریت خطر، امنیت جمعیت و حفاظت از بدن اجتماعی، آن را درون منطق زیست‌قدرت جای می‌دهد. به بیان دقیق‌تر، دولت مدرن در اینجا از مرگ به‌مثابه ابزاری برای دفاع از زندگی استفاده می‌کند: بدن محکوم حذف می‌شود تا بدن اجتماعی بزرگ‌تر سالم، امن و منضبط بماند. این همان پارادوکس بنیادینی است که تحلیل فوکویی آشکار می‌کند: مرگ کیفری در دوران حکومت بر زندگی، نه امری بیرونی، بلکه بخشی از سازوکار مدیریت جمعیت است (Foucault, 2003; Foucault, 2007).

حکومت‌مندی، مدیریت خطر و کارکرد نمادین اعدام

از این زاویه، اعدام در حوزه مواد مخدر تنها یک پاسخ سزادهنده یا بازدارنده نیست، بلکه بخشی از رژیم حکومت‌مندی است که خطر را مدیریت می‌کند. حکومت‌مندی در معنای فوکویی، به فنون و عقلانیت‌هایی اشاره دارد که از طریق آنها دولت‌ها جمعیت را اداره می‌کنند، رفتارها را سامان می‌دهند و خطرات را محاسبه و توزیع می‌کنند (Foucault, 2007). مواد مخدر در این منطق به یک مسئله صرفاً کیفری تقلیل نمی‌یابد، بلکه به نقطه تلاقی امنیت، سلامت، نظم شهری، اخلاق عمومی و اقتصاد غیررسمی بدل می‌شود. وقتی یک پدیده در چنین سطحی از تمرکز گفتمانی قرار گیرد، پاسخ کیفری نیز لزوماً از مرز مجازات فردی فراتر می‌رود و کارکردی حکمرانی پیدا می‌کند. اعدام در اینجا بخشی از سامان سیاسی مدیریت ترس است: ابزاری برای انتقال این پیام که دولت در برابر تهدیدی فراگیر و مبهم، همچنان توانایی تصمیم‌نهایی درباره زندگی و مرگ را در اختیار دارد. این کارکرد نمادین را نمی‌توان دست‌کم گرفت؛ زیرا بخش مهمی از سیاست کیفری معاصر، همان‌گونه که گارلند توضیح می‌دهد، با «فرهنگ کنترل» و پاسخ‌های تنبیهی معطوف به اطمینان‌بخشی عمومی پیوند خورده است (Garland, 2001).

اما همین کارکرد نمادین، واجد وجهی انتقادی نیز هست. هرچه دولت بیشتر به اعدام به‌مثابه نمایش اقتدار متوسل شود، این احتمال بیشتر می‌شود که این نمایش جانشین مواجهه با علل عمیق‌تر و ساختاری‌تر مسئله شود. بازار مواد مخدر در خلأ به وجود نمی‌آید؛ این بازار در بستر تقاضای پایدار، حاشیه‌نشینی، نابرابری، ضعف فرصت‌های مشروع، فساد، شبکه‌های فراملی و ناکامی سیاست‌های رفاهی و بهداشتی شکل می‌گیرد. بنابراین، اگر تمرکز اصلی سیاست جنایی بر حذف بدنی برخی عوامل قرار گیرد، این خطر وجود دارد که خود مسئله در سطح ریشه‌ای ناشناخته یا دست‌نخورده بماند. از این حیث، اعدام می‌تواند به‌عنوان نوعی راه‌حل جایگزین اما فریبنده فهم شود: راه‌حلی که به دولت امکان می‌دهد قاطعیت خود را به نمایش بگذارد، بی‌آنکه الزاماً ناگزیر به اصلاح بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی تولید جرم باشد. در این معنا، مرگ کیفری ممکن است بر ضعف سیاست عمومی در حوزه‌های پیشگیری، درمان، کاهش آسیب و بازتوزیع اجتماعی سرپوش بگذارد (Lines, 2010; UNODC, 2023).

اقتصاد سیاسی مجازات و توزیع نامتقارن قدرت بر بدن‌ها

تحلیل جامعه‌شناسی کیفری همچنین نشان می‌دهد که قدرت کیفری هرگز به‌طور خنثی توزیع نمی‌شود. یکی از مهم‌ترین نقدها به اعدام در جرائم مواد مخدر آن است که این مجازات، در عمل، اغلب بیش از آنکه متوجه بازیگران اصلی و سودبرندگان عمده بازار غیرقانونی باشد، بر بدن‌های در دسترس‌تر و آسیب‌پذیرتر فرود می‌آید. اقتصاد مواد مخدر دارای ساختاری هرمی و شبکه‌ای است و سطوح پایین آن معمولاً توسط کسانی پر می‌شود که از سرمایه اجتماعی، اقتصادی و حقوقی کافی برای فرار از کنترل، خرید حمایت یا جابه‌جایی در میدان قدرت برخوردار نیستند. بدین ترتیب، مجازات اعدام در بسیاری از موارد، نه تنها واکنشی به «خطرناک‌ترین» افراد نیست، بلکه بازتابی از نابرابری در قابلیت دیده‌شدن و دسترس‌پذیری برای دستگاه کیفری است. این همان جایی است که تحلیل فوکویی از قدرت با تحلیل انتقادی عدالت کیفری هم‌پوشانی پیدا می‌کند: قدرت بر بدن‌هایی اعمال می‌شود که کم‌دفاع‌تر، کم‌صداتر و بیشتر در معرض طبقه‌بندی به‌عنوان عنصر مخل‌اند. در نتیجه، اعدام در این حوزه را می‌توان نه فقط ابزار کنترل جرم، بلکه سازوکاری برای مدیریت کیفری حاشیه‌ها نیز دانست؛ حاشیه‌هایی که خود محصول ساختارهای گسترده‌تر نابرابری‌اند (Foucault, 1977; Garland, 1990).

تلاقی حقوق بشر و عقلانیت امنیتی

پژوهش درباره مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر در نقطه تلاقی چند سنت مطالعاتی مهم قرار دارد: مطالعات حقوق کیفری و نظریه مجازات، پژوهش‌های جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی کیفری، ادبیات انتقادی درباره دولت، امنیت و کنترل اجتماعی، و نیز آثار حقوق بشری و سیاست‌گذاری بین‌المللی در زمینه محدودسازی یا الغای مجازات مرگ. با این حال، اگرچه هر یک از این حوزه‌ها به‌صورت مستقل انباشت قابل توجهی از دانش را پدید آورده‌اند، ترکیب نظام‌مند آنها در چارچوبی واحد، به‌ویژه برای فهم اعدام در حوزه مواد مخدر از منظر هم‌زمان مشروعیت هنجاری و تکنولوژی‌های قدرت، هنوز به‌طور کامل صورت‌بندی نشده است. در نتیجه، پیشینه موجود هرچند غنی و چندلایه است، اما غالباً یا در سطح حقوقی و توجیهی متوقف می‌شود، یا در سطح توصیف سیاست کیفری و حقوق بشر باقی می‌ماند، و کمتر به این پرسش می‌پردازد که چگونه مجازات اعدام در حوزه مواد مخدر به‌عنوان بخشی از عقلانیت حکومت‌مندی، امنیتی‌سازی و مدیریت جمعیت عمل می‌کند.

نخستین لایه مهم این پیشینه، به ادبیات کلاسیک و معاصر نظریه مجازات مربوط است؛ ادبیاتی که اگرچه غالباً مستقیماً معطوف به جرائم مواد مخدر نیست، اما مبانی تحلیلی لازم برای ارزیابی مشروعیت اعدام در این حوزه را فراهم می‌سازد. در میان متون پایه، اثر هربرت ال. ای. هارت با عنوان Punishment and Responsibility از مهم‌ترین منابعی است که مرز میان توجیه کلی نهاد مجازات و توجیه مجازات در مورد خاص را روشن می‌کند و نشان می‌دهد که هر نظام کیفری برای مشروعیت‌بخشی به مجازات، ناگزیر از پاسخ‌گویی هم‌زمان به پرسش‌های مربوط به هدف، استحقاق و محدودیت‌های اخلاقی آن است (Hart, 2008). اهمیت این اثر برای موضوع حاضر در آن است که اجازه می‌دهد میان ادعای کلی ضرورت سخت‌گیری در قبال مواد مخدر و این پرسش دقیق‌تر تمایز گذاشته شود که آیا اعدام در هر مورد مشخص، به لحاظ اخلاقی و حقوقی، مجاز و متناسب است یا خیر. در امتداد همین سنت، اندرو فون هیرش در Censure and Sanctions با تأکید بر الگوی سرزنش‌محور و تناسب کیفری، بر این نکته پای می‌فشارد که شدت مجازات باید تابع درجه خطا و استحقاق باشد، نه صرفاً تابع محاسبات امنیتی یا مصلحت‌اندیشی‌های کلان (von Hirsch, 1993). این رویکرد، به‌ویژه در موضوع جرائم مواد مخدر اهمیت پیدا می‌کند، زیرا این دسته از جرائم معمولاً دارای درجات و نقش‌های بسیار متنوعی هستند و هرگونه یکدست‌سازی آنها ذیل عنوانی کلی، اصل تناسب را تهدید می‌کند.

در کنار این آثار، آر. ای. داف در کتاب Punishment, Communication, and Community مجازات را نه صرفاً ابزار دردآفرینی، بلکه شیوه‌ای از ارتباط اخلاقی میان جامعه و بزهدار تلقی می‌کند و مشروعیت آن را در گرو امکان خطاب‌پذیری اخلاقی و بازگشت فرد به قلمرو جامعه سیاسی می‌داند (Duff, 2001). اهمیت این رویکرد برای بحث اعدام در جرائم مواد مخدر در آن است که نشان می‌دهد مجازات مرگ، به دلیل ماهیت نهایی و غیرقابل بازگشت خود، نسبت به مجازات‌های اصلاحی یا حتی حبس‌های شدید، از منطقی ارتباطی ضعیف‌تری برخوردار است و امکان بازسازی پیوند میان فرد و جامعه را مسدود می‌سازد. بدین ترتیب، ادبیات نظریه مجازات، هرچند در بسیاری از موارد مستقیماً درباره مواد مخدر سخن نمی‌گوید، اما بنیانی فراهم می‌آورد که بر اساس

آن می‌توان نشان داد مجازات اعدام در این حوزه نه تنها از حیث اثربخشی بلکه از منظر تناسب، استحقاق، قابلیت توجیه اخلاقی و سازگاری با غایات مدرن مجازات نیز محل تردید جدی است.

دومین لایه مهم پیشینه، به مطالعات خاص درباره مجازات اعدام اختصاص دارد؛ پژوهش‌هایی که تحولات تاریخی، مبانی مشروعیت، الگوهای جهانی، و روندهای محدودسازی یا الغای این مجازات را بررسی کرده‌اند. در این میان، کتاب کلاسیک راجر هود و کارولین هوپل با عنوان *The Death Penalty: A Worldwide Perspective* یکی از جامع‌ترین منابع در زمینه مطالعه تطبیقی اعدام است (Hoyle, 2015 & Hood). این اثر با تحلیل روندهای حقوقی و سیاسی در سطح جهانی نشان می‌دهد که مشروعیت اعدام، حتی در نظام‌هایی که آن را حفظ کرده‌اند، به شدت فرسوده شده و محدودسازی دامنه آن به‌ویژه تحت تأثیر استانداردهای حقوق بشری بین‌المللی شدت یافته است. این کتاب برای پژوهش حاضر اهمیت مضاعف دارد، زیرا از یک‌سو امکان قرار دادن اعدام در جرائم مواد مخدر را در متن عمومی‌تر بحران مشروعیت مجازات مرگ فراهم می‌سازد، و از سوی دیگر نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین محورهای مناقشه معاصر، گسترش این مجازات به جرائمی است که فاقد عنصر قتل عمدی‌اند. به همین ترتیب، فرانکلین زیمرینگ و گوردون هاوکینز در *Capital Punishment and the American Agenda* نشان می‌دهند که مسئله اعدام را نمی‌توان صرفاً از منظر کارایی کیفری سنجید، بلکه باید آن را در بستر نمادین، سیاسی و ایدئولوژیک نظام عدالت کیفری فهم کرد (Hawkins, 1986 & Zimring). این ملاحظه برای موضوع مقاله حاضر اهمیت دارد، زیرا یکی از ادعاهای اصلی در تحلیل اعدام مواد مخدر آن است که این مجازات بیش از آنکه از دل ارزیابی تجربی اثربخشی زاده شده باشد، از ضرورت‌های نمادین سیاست کیفری و نمایش اقتدار سیاسی نیرو می‌گیرد.

لایه سوم پیشینه، به‌طور مستقیم به مسئله اعدام در جرائم مواد مخدر مربوط می‌شود. در این حوزه، یکی از مهم‌ترین و پراستنادترین آثار، گزارش تحلیلی ریک لاینز با عنوان *The Death Penalty for Drug Offences: A Violation of International Human Rights Law* است که توسط سازمان بین‌المللی کاهش آسیب منتشر شده است (Lines, 2010). لاینز با اتکا به اسناد بین‌المللی حقوق بشر و رویه نهادهای سازمان ملل استدلال می‌کند که اعمال اعدام برای جرائم مواد مخدر با استاندارد «جدی‌ترین جرائم» در حقوق بین‌الملل ناسازگار است و از این حیث نمی‌توان آن را موجه دانست. نوآوری این اثر در آن است که بحث را از سطح ترجیح سیاسی دولت‌ها فراتر می‌برد و آن را به پرسش از حدود مشروعیت حقوقی-بین‌المللی قدرت کیفری پیوند می‌زند. در ادامه همین مسیر، پاتریک گالا هیو در مجموعه پژوهشی *The Death Penalty for Drug Offences: Global Overview* 2012 تصویری تطبیقی از کشورهایی ارائه می‌دهد که هنوز اعدام را برای جرائم مواد مخدر حفظ کرده‌اند و نشان می‌دهد که این مجازات به‌رغم ادعای مبارزه قاطع با قاچاق، با ابهام‌های جدی در حوزه اثربخشی، دادرسی عادلانه، و انطباق با تعهدات حقوق بشری مواجه است (Gallahue, 2012). آثار لاینز و گالا هیو در ادبیات این حوزه جایگاه بنیادین دارند، زیرا مستقیماً هسته موضوع مقاله حاضر را پوشش می‌دهند؛ با این حال، تمرکز اصلی آنها بیشتر بر حقوق بین‌الملل، سیاست جنایی تطبیقی و نقد حقوق بشری است و کمتر به ادغام این یافته‌ها با نظریه‌های قدرت، حکومت‌مندی و جامعه‌شناسی کیفری می‌پردازند.

در همین بستر، گزارش‌ها و اسناد سالانه نهادهایی مانند دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل متحد (UNODC)، هیئت بین‌المللی کنترل مواد مخدر (INCB)، دبیرکل سازمان ملل، و سازمان عفو بین‌الملل، بخش مهمی از پیشینه تجربی و آماری این حوزه را تشکیل می‌دهند. اهمیت این اسناد در آن است که تصویر به‌روزشونده‌ای از روندهای جهانی تولید، قاچاق، مصرف، مجازات و اعدام در ارتباط با مواد مخدر ارائه می‌کنند و در نتیجه، امکان سنجش دعاوی سیاست کیفری را با داده‌های عینی‌تر فراهم می‌سازند (UNODC, 2023; Amnesty International, 2024). با این همه، این گزارش‌ها عمدتاً توصیفی و سیاست‌محورند و کمتر در پی ساختن چارچوب نظری منسجم برای تبیین نسبت میان اعدام، دولت و قدرت هستند. به تعبیر دقیق‌تر، آنها مواد خام تحلیلی ضروری را فراهم می‌کنند، اما خود به‌تنهایی به پرسش‌های جامعه‌شناختی عمیق‌تری از قبیل چگونگی امنیتی‌سازی مواد مخدر، منطبق انتخاب اعدام به‌عنوان ابزار کنترلی، یا نقش این مجازات در تولید و بازنمایی نظم اجتماعی پاسخ نمی‌دهند.

چهارمین لایه پیشینه، به ادبیات جامعه‌شناسی مجازات و جرم‌شناسی انتقادی بازمی‌گردد؛ حوزه‌ای که برای فهم اعدام در مواد مخدر اهمیت راهبردی دارد، زیرا نشان می‌دهد مجازات را نمی‌توان صرفاً بر حسب قواعد حقوقی یا اهداف رسمی آن تحلیل کرد. در این میان، دیوید گارلند در *Punishment and Modern Society* به‌شیوه‌ای نظام‌مند استدلال می‌کند که مجازات نهادی صرفاً حقوقی نیست، بلکه پدیده‌ای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که در بستر ساختارهای قدرت، اخلاق جمعی و صورت‌بندی‌های

تاریخی دولت مدرن فهم می‌شود (Garland, 1990). اهمیت این اثر در آن است که خوانش‌های تقلیل‌گرایانه از مجازات را کنار می‌زند و فضا را برای تحلیل چندبعدی اعدام در جرائم مواد مخدر باز می‌کند. گارلند در ادامه، در کتاب *The Culture of Control*، نشان می‌دهد که در جوامع متأخر مدرن، سیاست کیفری بیش از گذشته درگیر منطق ناامنی، مطالبه عمومی کنترل و پاسخ‌های نمایشی و تنبیهی شده است (Garland, 2001). این چارچوب به‌ویژه برای فهم جایگاه اعدام در جرائم مواد مخدر بسیار مهم است، زیرا مواد مخدر یکی از شاخص‌ترین میدان‌هایی است که در آن ترس عمومی، اضطراب اجتماعی و فشار برای نمایش قاطعیت دولت، به تشدید پاسخ کیفری منجر می‌شود.

در امتداد این بحث، جان پرت در *Punishment and Civilization* و نیز در مجموعه *The New Punitiveness* که با همکاری دیگران ویرایش کرده است، تحولاتی را بررسی می‌کند که به بازگشت یا تقویت گرایش‌های تنبیهی در سیاست جنایی معاصر انجامیده‌اند (Pratt, 2002; Pratt et al., 2005). این آثار نشان می‌دهند که شدت گرفتن مجازات‌ها را نمی‌توان فقط نتیجه افزایش جرم دانست، بلکه باید آن را با دگرگونی در فرهنگ سیاسی، رسانه‌ای شدن ترس، پوپولیسم کیفری و بحران‌های مشروعیت دولت نیز مرتبط کرد. در نسبت با موضوع حاضر، این ادبیات کمک می‌کند تا اعدام مواد مخدر نه به‌عنوان واکنشی فنی و خنثی، بلکه به‌عنوان جزئی از فرایند وسیع‌تر تنبیه‌گرایی جدید فهم شود؛ فرایندی که در آن دولت‌ها از ابزارهای سخت‌گیرانه‌تر برای بازسازی تصویر اقتدار و کنترل استفاده می‌کنند. با وجود این، باید توجه داشت که آثار گارلند و پرت بیشتر به ساختار کلان سیاست کیفری و تحولات فرهنگی مجازات می‌پردازند و کمتر به‌صورت خاص، مسئله اعدام در مواد مخدر را از منظر پیوند با نظریه فوکویی قدرت صورت‌بندی می‌کنند.

پنجمین لایه پیشینه، که برای مقاله حاضر نقشی محوری دارد، به آثار میشل فوکو و پژوهش‌های متأثر از او در زمینه قدرت، انضباط، زیست‌سیاست و حکومت‌مندی مربوط است. بدون تردید، *Discipline and Punish* مهم‌ترین متن کلاسیک برای فهم دگرگونی رژیم‌های کیفری و پیوند مجازات با فنون تولید سوژه، نظارت و هنجارسازی است (Foucault, 1977). فوکو در این اثر، مجازات را از سطح واکنش رسمی به نقض قانون فراتر می‌برد و آن را در دل شبکه‌ای از مناسبات قدرت/دانش قرار می‌دهد؛ شبکه‌ای که در آن بدن، رفتار، انحراف و اصلاح‌پذیری به موضوع دانش و مداخله بدل می‌شوند. برای موضوع اعدام در جرائم مواد مخدر، اهمیت این چارچوب در آن است که نشان می‌دهد مجازات، پیش از آنکه صرفاً بر عمل مجرمانه واکنش نشان دهد، بر اساس فرایندهای طبقه‌بندی، نام‌گذاری و سوژه‌سازی، برخی افراد و گروه‌ها را به‌مثابه خطر، تهدید یا آلودگی اجتماعی برمی‌سازد. این نگاه در آثار بعدی فوکو، به‌ویژه *Security, Territory, Population, Society Must Be Defended* و *The Birth of Biopolitics*، ابعاد تازه‌تری پیدا می‌کند؛ جایی که او توضیح می‌دهد چگونه قدرت مدرن از منطق صرفاً حاکمیتی فاصله می‌گیرد و در قالب زیست‌قدرت و حکومت‌مندی، به مدیریت جمعیت، تنظیم خطر و حفاظت از «زندگی» می‌پردازد (Foucault, 2003; Foucault, 2007; Foucault, 2008).

در پرتو این آثار، پژوهش‌های بعدی در حوزه امنیت، مرز، خطر و کنترل اجتماعی نیز امکان یافته‌اند تا سیاست‌های کیفری را نه صرفاً ابزار اعمال قانون، بلکه بخشی از رژیم‌های امنیتی و عقلانیت‌های حکمرانی تحلیل کنند. از جمله، دیدیه بیگو در مقاله مشهور خود درباره حکومت‌مندی از رهگذر نگرانی، نشان می‌دهد که چگونه تولید مداوم احساس خطر و ناامنی، بستری برای گسترش مداخلات امنیتی و کنترلی فراهم می‌کند (Bigo, 2002). هرچند اثر بیگو مستقیماً درباره مواد مخدر یا اعدام نیست، اما برای مقاله حاضر اهمیت روش‌شناختی و مفهومی دارد، زیرا روشن می‌سازد که چگونه یک مسئله اجتماعی می‌تواند از طریق گفت‌وگوهای امنیتی، به تهدیدی وجودی بدل شود و پاسخ‌های سخت‌گیرانه را طبیعی و بدیهی جلوه دهد. در زمینه مواد مخدر، چنین امنیتی‌سازی‌ای زمینه‌ساز آن است که از مجازات مرگ نه به‌عنوان واکنشی استثنایی، بلکه به‌مثابه ضرورتی برای دفاع از جامعه یاد شود.

با وجود اهمیت بنیادین فوکو و ادبیات متأثر از او، باید اذعان کرد که بخش بزرگی از پژوهش‌های فوکویی درباره مجازات، بیشتر بر زندان، انضباط، نهادهای اصلاحی و سازوکارهای مراقبتی متمرکز بوده‌اند تا بر اعدام. این نکته یک خلأ نظری مهم ایجاد می‌کند. زیرا اگرچه فوکو در آغاز *Discipline and Punish* با صحنه‌ای از مجازات بدنی و اعدام نمایش‌مند آغاز می‌کند، تمرکز تحلیلی او در ادامه بر ظهور زندان و قدرت انضباطی قرار می‌گیرد، نه بر استمرار اشکال مرگ‌آفرین قدرت در دولت مدرن. همین امر باعث شده است که برای فهم اعدام در جرائم مواد مخدر، پژوهشگر ناگزیر باشد آثار متأخر فوکو درباره زیست‌سیاست و حق مرگ در دل حکومت بر زندگی را با ادبیات مجازات و حقوق بشر تلفیق کند. این تلفیق در ادبیات موجود به‌طور کامل صورت نگرفته و اغلب به

اشاره‌هایی پراکنده محدود مانده است. در نتیجه، یکی از خلأهای مهم پیشینه آن است که هنوز چارچوبی منسجم برای توضیح این پرسش شکل نگرفته که چگونه دولت مدرن، در حالی که خود را متعهد به مدیریت زندگی، سلامت عمومی و امنیت جمعیت می‌نماید، در همان حال در قلمرو مواد مخدر به مرگ کیفری متوسل می‌شود.

در سطح پژوهش‌های مربوط به ایران و فضای فارسی‌زبان، وضعیت پیشینه از جهاتی حتی پراکنده‌تر است. بخش مهمی از آثار موجود در این زمینه یا ناظر به تحلیل حقوقی مواد قانونی و تحولات تقنینی در حوزه مبارزه با مواد مخدر هستند، یا به‌طور کلی در باب مشروعیت فقهی و حقوقی اعدام بحث می‌کنند، یا در سطح جرم‌شناسی سنتی بر علل قاچاق و شیوه‌های مقابله تمرکز دارند. این پژوهش‌ها هرچند برای شناخت بستر تقنینی و سیاست کیفری ایران اهمیت دارند، اما غالباً از دو محدودیت رنج می‌برند: نخست آنکه به‌صورت نظام‌مند با ادبیات نظری بین‌المللی نظریه مجازات، جامعه‌شناسی مجازات و اندیشه فوکو وارد گفت‌وگو نمی‌شوند؛ و دوم آنکه موضوع اعدام در جرائم مواد مخدر را بیشتر به‌مثابه یک مسئله قانونی یا فقهی می‌فهمند تا به‌مثابه یک پدیده اجتماعی-سیاسی و یک فناوری قدرت. حتی در مواردی که به نقد شدت مجازات پرداخته‌اند، این نقد بیشتر در سطح تناسب یا کارآمدی باقی مانده و کمتر به این پرسش رسیده‌اند که چرا اصلاً چنین شدتی در این قلمرو معقول جلوه می‌کند و چه نسبت عمیقی میان امنیتی‌سازی مواد مخدر، مدیریت ترس عمومی و اعمال قدرت بر بدن‌های خاص وجود دارد.

در این میان، باید توجه داشت که پیشینه بین‌المللی نیز اگرچه از حیث نظری غنی‌تر است، اما غالباً در سه مسیر نسبتاً جداگانه حرکت کرده است. مسیر نخست، ادبیات هنجاری نظریه مجازات است که درباره تناسب، استحقاق، بازدارندگی و مشروعیت اخلاقی اعدام بحث می‌کند. مسیر دوم، ادبیات حقوق بشری و سیاست جنایی بین‌المللی است که بر ناسازگاری اعدام مواد مخدر با استانداردهای جهانی، دادرسی عادلانه و محدودسازی اعدام تأکید دارد. مسیر سوم، ادبیات فوکویی و جامعه‌شناسی انتقادی مجازات است که مجازات را در بستر قدرت، کنترل اجتماعی، دولت و امنیت تحلیل می‌کند. مسئله اینجاست که این سه مسیر کمتر در یک پروژه تحلیلی مشترک به هم رسیده‌اند. بسیاری از آثار حقوق بشری، از حیث انتقادی نیرومندند اما از دستگاه مفهومی جامعه‌شناسی قدرت بهره کافی نمی‌برند؛ در مقابل، برخی آثار جامعه‌شناسی انتقادی، اگرچه منطق دولت و تنبیه‌گرایی را خوب توضیح می‌دهند، اما به‌طور مشخص بر اعدام مواد مخدر و مناقشات حقوق بین‌الملل متمرکز نیستند. از این رو، هنوز جای پژوهشی که این سه سطح را با هم ترکیب کند، خالی است.

بر این اساس، می‌توان گفت که خلأ اصلی در پیشینه نه فقدان منبع، بلکه فقدان سنتز نظری است. منابع موجود نشان می‌دهند که اعدام در جرائم مواد مخدر با چالش جدی در حوزه بازدارندگی، تناسب، حقوق بشر و مشروعیت جهانی مواجه است؛ همچنین نشان می‌دهند که مجازات در جهان معاصر بیش از پیش با فرهنگ کنترل، امنیتی‌سازی، اضطراب اجتماعی و عقلانیت‌های حکمرانی گره خورده است. با این حال، کمتر پژوهشی به‌طور صریح و متمرکز این پرسش را طرح کرده است که مجازات اعدام در مواد مخدر چگونه در نقطه تلاقی این دو حوزه قرار می‌گیرد: یعنی هم در قلمرو بحران توجیه هنجاری مجازات مرگ واقع می‌شود و هم در قلمرو تکنولوژی‌های قدرت دولت مدرن. اهمیت مقاله حاضر دقیقاً در پر کردن همین شکاف است. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که اعدام در جرائم مواد مخدر را نمی‌توان صرفاً با معیارهای کلاسیک حقوق کیفری داوری کرد، همان‌طور که نمی‌توان آن را فقط به‌عنوان نقض حقوق بشر یا صرفاً تجلی اقتدار دولت توضیح داد. بلکه باید آن را به‌عنوان یک سازوکار مرکب دید که در آن، زبان عدالت، بازدارندگی، امنیت و سلامت عمومی با سازوکارهای طرد، سوژه‌سازی خطرناک، کنترل حاشیه‌ها و نمایش حاکمیت درهم تنیده می‌شوند.

در نتیجه، مرور پیشینه روشن می‌سازد که ادبیات موجود هرچند بنیان‌های محکم و متنوعی برای تحلیل این موضوع فراهم کرده است، اما هنوز نیازمند پیوندی روشمند میان سه سطح است: سطح هنجاری نظریه مجازات، سطح تجربی و حقوقی سیاست جنایی و حقوق بشر، و سطح تبارشناختی و جامعه‌شناختی تحلیل قدرت. مقاله حاضر بر همین مبنا جایگاه خود را تعریف می‌کند. این پژوهش نه درصدد تکرار صرف نقد حقوق بشری اعدام در مواد مخدر است، نه صرفاً می‌خواهد ادعای بازدارندگی را رد کند، و نه فقط به شرح مفاهیم فوکویی بسنده می‌کند؛ بلکه می‌کوشد نشان دهد که چرا این مجازات، علی‌رغم شکنندگی هنجاری و تجربی، همچنان در برخی رژیم‌های کیفری دوام می‌آورد و چگونه این دوام، بدون فهم هم‌زمان منطق مجازات و منطق قدرت، قابل تبیین نیست. بدین‌سان، پیشینه تحقیق به‌وضوح نشان می‌دهد که مسئله اصلی دیگر صرفاً این نیست که اعدام در جرائم مواد مخدر «درست»

است یا «نادرست»، بلکه این است که چه شرایط معرفتی، سیاسی و نهادی‌ای آن را ممکن، قابل دفاع و پایدار ساخته‌اند؛ و این دقیقاً همان پرسشی است که مقاله حاضر در پی پاسخ دادن به آن است.

این ملاحظه، ما را به مسئله برساخت گفتمانی دشمن اجتماعی می‌رساند. در سیاست کیفری مواد مخدر، همانند بسیاری از حوزه‌های امنیتی‌شده، نوعی تمایل به یکدست‌سازی و دشمن‌سازی دیده می‌شود. فرد محکوم به جای آنکه در تمام پیچیدگی اجتماعی و فردی خود دیده شود، در قالب دال‌های کلی و هراس‌انگیزی همچون «قاچاقچی»، «مفسد»، «تهدیدکننده نسل جوان» یا «عامل ناامنی» بازنمایی می‌شود. این بازنمایی، هم حساسیت اخلاقی جامعه نسبت به شدت مجازات را کاهش می‌دهد و هم امکان گفت‌وگو درباره ریشه‌های اجتماعی و انسانی مسئله را محدود می‌سازد. در این حالت، مجازات اعدام تنها یک حکم قضایی نیست، بلکه عمل نهایی طرد است؛ طردی که نه فقط بدن محکوم را از میان می‌برد، بلکه او را در سطح نمادین از حوزه انسانیت قابل همدلی نیز حذف می‌کند. فوکو با نشان دادن پیوند دانش و قدرت، دقیقاً بر این فرآیند تأکید دارد که چگونه طبقه‌بندی‌ها، تشخیص‌ها و گفتارهای تخصصی می‌توانند بستر حذف را بسازند، پیش از آنکه حذف در سطح فیزیکی واقع شود (Foucault, 1977; Foucault, 2003).

در این میان، مسئله حقوق بشر نباید به عنوان امری بیرونی نسبت به تحلیل جامعه‌شناختی تلقی شود. برعکس، تحولات حقوق بشری معاصر بخشی از دگرگونی میدان مشروعیت قدرت کیفری‌اند. وقتی نهادهای بین‌المللی و گزارش‌های معتبر تصریح می‌کنند که جرائم مواد مخدر در زمره «جدی‌ترین جرائم» برای اعمال اعدام قرار نمی‌گیرند، در واقع صرفاً حکمی اخلاقی صادر نمی‌کنند، بلکه حدود جدیدی برای مشروعیت دولت در اعمال مرگ قانونی ترسیم می‌نمایند (Lines, 2010; United Nations Human Rights Office, 2023). از این منظر، پافشاری برخی دولت‌ها بر حفظ اعدام در این حوزه را می‌توان نشانه تعارض میان دو منطق دانست: منطق کلاسیک حاکمیت که مرگ را ابزار نهایی قدرت می‌داند، و منطق نوین محدودسازی قدرت کیفری که بر کرامت انسانی، تناسب، دادرسی عادلانه و حداقلی‌سازی خشونت دولتی تأکید دارد. جامعه‌شناسی کیفری در اینجا نشان می‌دهد که مجازات‌ها صرفاً بر پایه قواعد حقوقی تغییر نمی‌کنند، بلکه دگرگونی آنها در گرو تحول در حساسیت‌های اخلاقی، نظم‌های گفتمانی، نهادهای نظارتی و ساختارهای مشروعیت سیاسی است (Pratt, 2002; Garland, 2010).

با این همه، باید از ساده‌سازی پرهیز کرد. تحلیل فوکویی از اعدام در جرائم مواد مخدر نباید به این نتیجه شتاب‌زده بینجامد که این مجازات صرفاً ابزار توطئه‌آمیز یا تماماً نمایشی قدرت است. چنین خوانشی، هم پیچیدگی نظم حقوقی را نادیده می‌گیرد و هم نگرانی واقعی دولت‌ها و جوامع درباره آسیب‌های گسترده ناشی از بازار مواد مخدر را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد. مسئله دقیق‌تر آن است که حتی اگر دغدغه حفاظت اجتماعی واقعی باشد، شکل خاصی که این دغدغه در آن نهادینه می‌شود، تابع عقلانیت‌های قدرت است. به بیان دیگر، مسئله این نیست که خطر وجود ندارد، بلکه این است که خطر چگونه تعریف، بزرگ‌نمایی، توزیع و مدیریت می‌شود، و چرا از میان پاسخ‌های ممکن، گاه شدیدترین و حذف‌گراترین پاسخ برگزیده می‌شود. برتری تحلیل فوکویی در همین جاست: او امکان می‌دهد از دوگانه ساده «خطر واقعی/سرکوب صرف» عبور کنیم و ببینیم چگونه خطر واقعی می‌تواند درون دستگاهی از دانش و قدرت صورت‌بندی شود که پاسخ‌های خاصی را طبیعی، ضروری و بدیهی جلوه می‌دهد (Bigo, 2002; Foucault, 2007).

بر همین مبنا، از منظر نظریه مجازات نیز می‌توان گفت که اعدام در جرائم مواد مخدر در نقطه‌ای قرار دارد که تقریباً همه مبانی کلاسیک توجیه مجازات در آن دچار تنش می‌شوند. اگر هدف بازدارندگی باشد، شواهد کافی برای تمایز معنادار اعدام از سایر مجازات‌های شدید وجود ندارد. اگر هدف تناسب باشد، تنوع نقش‌ها و زمینه‌های مشارکت در جرائم مواد مخدر، تعمیم مجازات مرگ را به شدت مسئله‌دار می‌کند. اگر هدف حمایت از جامعه باشد، روشن نیست که حذف فیزیکی محکوم، در قیاس با مجموعه‌ای از تدابیر پیشگیرانه، درمانی، اجتماعی و اطلاعاتی، واقعاً کارآمدتر و ضروری‌تر باشد. اگر هدف بیان سرزنش اخلاقی باشد، این پرسش پابرجاست که آیا دولت مجاز است برای انتقال پیام هنجاری، به شدیدترین شکل خشونت غیرقابل جبران متوسل شود. از این رو، اعدام در این قلمرو را می‌توان نقطه بحران نظریه‌های سنتی مجازات نیز دانست؛ نقطه‌ای که در آن، فاصله میان توجیه رسمی و کارکرد واقعی، بیش از هر جای دیگر آشکار می‌شود (Hoyle, 2015 & Hart, 2008; Duff, 2001; Hood).

از سوی دیگر، خوانش تلفیقی نظریه مجازات و اندیشه فوکو روشن می‌سازد که چرا اعدام در حوزه مواد مخدر، حتی با وجود تزلزل هنجاری و تجربی، همچنان در برخی ساختارهای کیفری استمرار می‌یابد. پاسخ را باید در کارکردهای چندگانه آن جست‌وجو کرد. اعدام در این حوزه می‌تواند هم‌زمان ابزار تولید هراس، نمایش اقتدار، اطمینان‌بخشی عمومی، ساده‌سازی مسئله‌ای پیچیده، و انتقال بار مسئولیت از سیاست اجتماعی به سیاست کیفری باشد. همین چندکارکردی بودن است که تداوم آن را توضیح می‌دهد. در واقع،

مجازات اعدام در اینجا نه فقط به دلیل آنچه «انجام می‌دهد»، بلکه به دلیل آنچه «می‌نمایاند» و آنچه «پنهان می‌کند» اهمیت دارد. این مجازات، قاطعیت دولت را می‌نمایاند، اضطراب عمومی را موقتاً مهار می‌کند، و هم‌زمان می‌تواند ناکامی در مواجهه ساختاری با ریشه‌های بازار مواد مخدر را پنهان سازد. بنابراین، بقای آن را نمی‌توان صرفاً با منطق حقوقی توضیح داد؛ این بقا به اقتصاد سیاسی امنیت، به فرهنگ کنترل و به اشکال خاصی از حکومت‌مندی وابسته است (Garland, 2001; Pratt et al., 2005). در نهایت، آنچه از این تحلیل برمی‌آید این است که مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر، در قلمرو جامعه‌شناسی کیفری، واجد ماهیتی دوگانه اما به‌هم‌پیوسته است: از یک‌سو، نهادی حقوقی است که باید با معیارهای توجیه‌پذیری، تناسب، ضرورت و عدالت سنجیده شود؛ و از سوی دیگر، فناوری قدرتی است که از خلال آن، دولت خطر را صورت‌بندی، بدن‌ها را دسته‌بندی، طرد را مشروع و امنیت را بازنمایی می‌کند. این دو سطح را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد، زیرا توجیه‌های هنجاری خود درون میدان قدرت تولید و مصرف می‌شوند، و سازوکارهای قدرت نیز برای استمرار خود به زبان عدالت، بازدارندگی و حمایت اجتماعی نیاز دارند. از این منظر، اعدام در جرائم مواد مخدر صرفاً پاسخی به جرم نیست، بلکه یکی از نقاط کانونی تلاقی میان قانون، حاکمیت، زیست‌سیاست، نابرابری اجتماعی و تولید نمادین نظم است. بدین ترتیب، هر تحلیلی که بخواهد درباره مشروعیت یا کارآمدی این مجازات داور می‌کند، ناگزیر است هم از سطح حقوقی فراتر رود و هم از تقلیل مسئله به موعظه اخلاقی بپرهیزد. تنها در چنین افقی است که می‌توان دریافت چرا اعدام در حوزه مواد مخدر، علی‌رغم تردیدهای عمیق نظری، تجربی و حقوق بشری، همچنان در برخی زمینه‌ها پابرجا می‌ماند و چگونه نقد آن نیز باید هم‌زمان بر بنیان‌های هنجاری، ساختارهای قدرت و شرایط اجتماعی تولید جرم متمرکز شود.

نتیجه‌گیری

آنچه از بررسی مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر از منظر نظریه مجازات و قدرت در اندیشه میشل فوکو به دست می‌آید، این است که این مجازات را نمی‌توان صرفاً در قالب یک واکنش کیفری معمول یا پاسخی بدیهی به شدت آسیب‌های ناشی از مواد مخدر فهم کرد. اعدام در این حوزه، در عین آنکه در سطح رسمی با زبان حمایت از جامعه، بازدارندگی، حفظ امنیت عمومی و مقابله با شبکه‌های سازمان‌یافته توجیه می‌شود، در سطحی عمیق‌تر بخشی از سازوکارهای قدرت مدرن است که از خلال آنها دولت خطر را صورت‌بندی، برخی بدن‌ها را به‌عنوان حامل تهدید تعریف، و مداخله خود را در شدیدترین شکل آن مشروع می‌سازد. به همین دلیل، تحلیل این مجازات تنها زمانی کفایت نظری پیدا می‌کند که هم‌زمان دو سطح در نظر گرفته شود: نخست، سطح هنجاری و توجیهی که بر پایه نظریه‌های مجازات می‌پرسد آیا اعدام در این قلمرو ضروری، متناسب، عادلانه و مؤثر است؛ و دوم، سطح جامعه‌شناختی و تبارشناسانه که بررسی می‌کند این مجازات چگونه در دل رژیم‌های خاصی از قدرت، امنیتی‌سازی و حکومت‌مندی امکان‌پذیر، معقول و پایدار شده است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که از منظر نظریه مجازات، توجیه اعدام در جرائم مواد مخدر با دشواری‌های جدی روبه‌رو است. از یک‌سو، ادعای بازدارندگی که مهم‌ترین پشتوانه فایده‌گرایانه این مجازات به‌شمار می‌آید، در سطح تجربی از پشتوانه قاطع و تمایزبخش برخوردار نیست و روشن نیست که اعدام، در قیاس با دیگر مجازات‌های شدید یا با ترکیبی از سیاست‌های پیشگیرانه، درمانی و اطلاعاتی، اثر معنادارتری در کاهش جرائم مواد مخدر داشته باشد. از سوی دیگر، در سطح استحقاق و تناسب نیز تعمیم مجازات مرگ به حوزه‌ای که در آن اشکال مشارکت، سطح مسئولیت، جایگاه در شبکه جرم و شرایط اجتماعی مرتکبان بسیار متنوع است، با اصول بنیادین عدالت کیفری سازگار نمی‌نماید. بدین ترتیب، اعدام در این قلمرو بیش از آنکه حاصل سنجش دقیق استحقاق فردی باشد، اغلب از دل برساختن جرائم مواد مخدر به‌مثابه قلمرو خطری فوق‌العاده و استثنایی بیرون می‌آید؛ قلمرویی که در آن، شدت پاسخ کیفری پیشاپیش بر اساس منطق امنیتی تثبیت شده است.

تحلیل فوکویی این نتیجه را تکمیل و تعمیق می‌کند. در پرتو اندیشه فوکو، روشن می‌شود که مجازات اعدام در حوزه مواد مخدر صرفاً ابزار مجازات یک فرد نیست، بلکه بخشی از شبکه قدرت/دانشی است که از طریق آن، دولت و نهادهای وابسته، درباره خطر، انحراف، سلامت اجتماعی و دشمنان نظم عمومی سخن می‌گویند و بر اساس همین گفتارها، برخی سوژه‌ها را به‌مثابه حذف‌پذیر بازشناسی می‌کنند. در این منطق، مواد مخدر تنها یک مسئله کیفری نیست، بلکه به‌گه‌گاهی از اضطراب‌های اجتماعی، هراس اخلاقی، دغدغه‌های امنیتی و سیاست‌های کنترل جمعیت بدل می‌شود. از این رو، اعدام در این حوزه را باید در نسبت با عقلانیت حکومت‌مندی فهمید؛ عقلانیتی که می‌کوشد از طریق تولید دانش، طبقه‌بندی خطر، بازنمایی دشمن و نمایش اقتدار، هم جامعه را

اداره کند و هم بر ناتوانی‌های ساختاری خود در حل ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی مسئله سرپوش گذارد. به بیان دیگر، اعدام در جرائم مواد مخدر نه فقط آنچه دولت انجام می‌دهد، بلکه آنچه دولت از خود به نمایش می‌گذارد و نیز آنچه از دید پنهان می‌سازد را آشکار می‌کند.

یکی از مهم‌ترین نتایج این پژوهش آن است که اعدام در جرائم مواد مخدر در عمل، غالباً بیش از آنکه متوجه خطرناک‌ترین و قدرتمندترین بازیگران بازار غیرقانونی باشد، بر بدن‌های در دسترس‌تر، فقیرتر و آسیب‌پذیرتر فرود می‌آید. ساختار شبکه‌ای و چندلایه اقتصاد مواد مخدر سبب می‌شود که حلقه‌های پایین‌دست، که کمترین دسترسی را به منابع حمایتی، سرمایه اجتماعی و امکان فرار از کنترل دارند، بیشتر در معرض دستگیری، محکومیت و تحمل شدیدترین واکنش‌های کیفری قرار گیرند. از این منظر، اعدام تنها سازوکار کنترل جرم نیست، بلکه بخشی از سازوکار مدیریت کیفری حاشیه‌ها نیز هست؛ حاشیه‌هایی که خود محصول نابرابری‌های گسترده‌تر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌اند. این نکته نشان می‌دهد که قدرت کیفری دولت، برخلاف ادعای بی‌طرفی، در بستر نابرابری عمل می‌کند و می‌تواند به بازتولید همان شکاف‌هایی بینجامد که در پیدایش و تداوم اقتصاد مواد مخدر نقش داشته‌اند.

همچنین این پژوهش آشکار می‌سازد که استمرار اعدام در حوزه مواد مخدر را نمی‌توان صرفاً با استناد به منطق حقوقی یا ضرورت مقابله با جرم توضیح داد. تداوم این مجازات در برخی نظام‌های کیفری، علی‌رغم انتقادات گسترده هنجاری، تجربی و حقوق بشری، نشان‌دهنده آن است که اعدام در این قلمرو واجد کارکردهای نمادین و سیاسی مهمی است. این مجازات می‌تواند به دولت امکان دهد که در برابر جامعه، تصویری از اقتدار، قاطعیت و آمادگی برای دفاع از نظم عمومی ارائه کند؛ به‌ویژه در شرایطی که مواد مخدر در گفتمان عمومی به‌عنوان تهدیدی فراگیر، مبهم و عمیق بازنمایی می‌شود. از این حیث، اعدام بخشی از سیاست مدیریت ترس و تولید امنیت نمادین است. اما همین کارکرد نمادین، هم‌زمان واجد وجهی انتقادی است، زیرا ممکن است جایگزین مواجهه مؤثر با علت‌های ریشه‌ای تر پدیده شود؛ علت‌هایی همچون فقر، حاشیه‌نشینی، فساد، ضعف سیاست‌های رفاهی، ناکامی در درمان و کاهش آسیب، و ساختارهای فراملی اقتصاد غیرقانونی.

در نتیجه، مطالعه حاضر نشان می‌دهد که مجازات اعدام در جرائم مواد مخدر در نقطه‌ای قرار دارد که در آن بحران توجیه هنجاری و منطق قدرت به یکدیگر می‌رسند. این مجازات نه از منظر بازدارندگی به‌طور قاطع قابل دفاع است، نه از منظر تناسب و استحقاق، و نه با روندهای معاصر حقوق بشر و محدودسازی خشونت دولتی سازگاری کامل دارد. در عین حال، پایداری آن را باید در پیوند با منطق‌های سیاسی، گفتمان‌های امنیتی، فرهنگ کنترل و اشکال خاصی از حکومت‌مندی تحلیل کرد. بنابراین، مهم‌ترین دستاورد نظری این پژوهش آن است که نشان می‌دهد برای فهم اعدام در جرائم مواد مخدر، نه اتکای صرف به نظریه‌های کلاسیک مجازات کافی است و نه بسنده کردن به نقد حقوق بشری یا توصیف سیاست کیفری. تنها از رهگذر پیوند این سطوح با تحلیل فوکویی قدرت می‌توان دریافت که چرا این مجازات، با وجود شکنندگی استدلالی، همچنان در برخی بسترها دوام می‌یابد.

بر همین اساس، می‌توان گفت هرگونه بازاندیشی جدی در سیاست کیفری مواد مخدر مستلزم فاصله گرفتن از منطق حذف‌گرایانه و حرکت به سوی رویکردهایی است که مسئله مواد مخدر را در تمام پیچیدگی اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی و سیاسی آن درک کنند. این امر به معنای نادیده گرفتن آسیب‌های واقعی ناشی از مواد مخدر نیست، بلکه به معنای آن است که پاسخ به این آسیب‌ها نباید از مسیر عادی‌سازی مرگ کیفری و تشدید خشونت دولتی بگذرد. اگر هدف واقعی، کاهش آسیب، حمایت از جامعه، مهار شبکه‌های سازمان‌یافته و ارتقای امنیت پایدار باشد، چنین هدفی بیش از هر چیز به سیاست‌های ترکیبی پیشگیرانه، درمان‌محور، عدالت‌محور و مبتنی بر اصلاح ساختارهای اجتماعی نیاز دارد، نه به تداوم مجازاتی که هم از حیث مشروعیت نظری و هم از حیث پیامدهای اجتماعی با تردیدهای عمیق مواجه است. از این منظر، اعدام در جرائم مواد مخدر بیش از آنکه نشانه غلبه عقلانیت کیفری باشد، نشانه محدودیت آن است؛ یعنی لحظه‌ای که دولت، در مواجهه با پدیده‌ای پیچیده، به شدیدترین و نهایی‌ترین شکل مداخله متوسل می‌شود، بی‌آنکه لزوماً توانسته باشد خود مسئله را در سطحی ریشه‌ای و عادلانه حل کند.

منابع

- [۱] فوکو، میشل. (۱۳۸۸). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان* (نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، مترجمان). تهران: نشر نی.
- [۲] فوکو، میشل. (۱۳۸۴). *تاریخ جنسیت، جلد اول: اراده به دانستن* (نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، مترجمان). تهران: نشر نی.
- [۳] آشوری، محمد. (۱۳۹۰). *حقوق جزای عمومی* (جلد اول). تهران: سمت.
- [۴] اردبیلی، محمدعلی. (۱۳۹۲). *حقوق جزای عمومی* (جلد اول). تهران: میزان.
- [۵] نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۸۹). *تقریرات جرم‌شناسی*. تهران: گنج دانش.
- [۶] صانعی، پرویز. (۱۳۸۷). *حقوق جزای عمومی* (جلد اول). تهران: گنج دانش.
- [7] Foucault, Michel. (1977). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. Trans. Alan Sheridan. New York: Pantheon Books.
- [8] Foucault, Michel. (2003). *Society Must Be Defended: Lectures at the Collège de France, 1975–76*. New York: Picador.
- [9] Foucault, Michel. (2007). *Security, Territory, Population: Lectures at the Collège de France, 1977–78*. New York: Palgrave Macmillan.
- [10] Foucault, Michel. (2008). *The Birth of Biopolitics: Lectures at the Collège de France, 1978–79*. New York: Palgrave Macmillan.
- [11] Garland, David. (1990). *Punishment and Modern Society: A Study in Social Theory*. Chicago: University of Chicago Press.
- [12] Garland, David. (2001). *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*. Chicago: University of Chicago Press.
- [13] Pratt, John. (2002). *Punishment and Civilization: Penal Tolerance and Intolerance in Modern Society*. London: Sage.
- [14] Pratt, John, et al. (eds.). (2005). *The New Punitiveness: Trends, Theories, Perspectives*. Cullompton: Willan Publishing.
- [15] Duff, R. A. (2001). *Punishment, Communication, and Community*. Oxford: Oxford University Press.
- [16] Hart, H. L. A. (2008). *Punishment and Responsibility: Essays in the Philosophy of Law*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press.
- [17] von Hirsch, Andrew. (1993). *Censure and Sanctions*. Oxford: Oxford University Press.
- [18] Zimring, Franklin E., & Hawkins, Gordon. (1986). *Capital Punishment and the American Agenda*. Cambridge: Cambridge University Press.
- [19] Hood, Roger, & Hoyle, Carolyn. (2015). *The Death Penalty: A Worldwide Perspective*. 5th ed. Oxford: Oxford University Press.
- [20] Garland, David. (2010). *Peculiar Institution: America's Death Penalty in an Age of Abolition*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- [21] Lines, Rick. (2010). *The Death Penalty for Drug Offences: A Violation of International Human Rights Law*. London: International Harm Reduction Association.
- [22] Gallahue, Patrick. (ed.). (2012). *The Death Penalty for Drug Offences: Global Overview 2012*. London: International Harm Reduction Association.
- [23] United Nations Office on Drugs and Crime (UNODC). Various reports on drug trafficking and criminal justice responses.
- [24] International Narcotics Control Board (INCB). Annual Reports.
- [25] Amnesty International. Annual reports on the death penalty.
- [26] Bigo, Didier. (2002). "Security and Immigration: Toward a Critique of the Governmentality of Unease." *Alternatives*, 27, 63–92.